



(از نگاه مقالات روزنامه‌های آن دوران)

فضای اجتماعی اصفهان پس از مشروطه

مشروطه، آن خواسته‌ها و آرزوهایی را که از او انتظار می‌رفت، برآورده نکرد. این روزنامه‌ها پاسخ‌های چندی به این پرسش داده‌اند که به انعکاس آن‌ها نیز پرداخته‌ایم. به طور کلی، این مقالات از فراز شور و شوق مشروطه‌خواهی آغاز می‌شود، و به فرود هرج و مرج و آشفتگی چندساله پس از مشروطه می‌رسد. در پس کلمات این روزنامه‌ها می‌توان زمینه‌های فکری برقراری دیکتاتوری رضاخان را درک کرد.

مقدمه

اصفهان عصر مشروطه، با توجه به پیشینه فرهنگی غنی و پربراری که این شهر دارا بود، شاهد تولد و انتشار ده‌ها عنوان روزنامه شد. در مشروطه نخست، در اصفهان، هفت یا هشت هفته‌نامه شروع به انتشار کرد. در مشروطه دوم نیز، که پس از فتح اصفهان آغاز شد، همین تعداد هفته‌نامه در این شهر منتشر شد. این اسناد معتبر و قابل اهمیت، منابع گران قدری را برای پژوهشگر مشروطیت اصفهان مهیا می‌کند.

این مقاله می‌کوشد، بدون توجه به اخبار روزنامه‌ها، و فقط با عنایت و مرور مقالات روزنامه‌های آن دوره، تصویری از فضای فکری و وضعیت کلی جامعه آن روز اصفهان و بلکه ایران ارائه دهد. فرض مطلب این است که یک مقاله منتشره در آن روزگار، عصاره و دربردارنده ده‌ها و بلکه صدها خبر است؛ مثلاً اگر راجع به بحث امنیت در مقاله‌ای سخن رفته، و لزوم آن، گوشزد اولیای امور شده است، در پشت مطلب و همراه آن، ده‌ها و صدها خبر از ناامنی و راه‌زنی نهفته بوده است که بسیاری، در بخش اخبار همان روزنامه ذکر شده‌اند. بدیهی است نکاتی که در این گزیده مقالات به آن اشاره می‌شود، همه فزاینده‌های فکری و دغدغه‌های ذهنی اثرگذار آن دوره را نمی‌تواند منعکس کند. با این حال، سعی شده است تا موضوعات مهم را در خود جای دهد.

۲- بررسی و مرور اخبار و حوادث این دوره را در اثر جداگانه‌ای انجام داده‌ام؛ تاریخ مشروطیت اصفهان، اصفهان: مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل، چاپ اول ۱۳۸۵ ش.

عبدالمهدی رجایی

کلید واژه‌ها

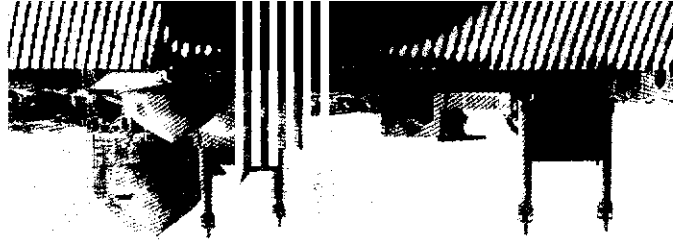
اصفهان، مشروطیت، نهضت مشروطه، مطبوعات، دغدغه‌ها و مشکلات مردم، امنیت، خودکفایی.

چکیده

مقاله حاضر کوشیده است در میان مقالات منتشره در روزنامه‌های عصر مشروطیت اصفهان (گستره سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ق) به ترسیم فضای فکری این شهر در آن دوران بپردازد. در این کوشش، مواردی مانند وظایف شهروند در دولت مشروطه، نهضت خودکفایی اقتصادی، مدرسه و نقش آن در نظام مردم‌سالار، پرهیز از بی‌کاری، موضوع مهم امنیت و نیز نظام اداری ناقص و دردسرساز را به عنوان نکات برگزیده و اثرگذار فکری، مورد بررسی قرار داده‌ایم، و سرانجام به این پرسش رسیده‌ایم که چه شد نظام

۱- محقق و نویسنده





وظایف شهروند در دولت مشروطه

مشروطیت که نوعی نظام حکومتی مردم‌سالار را پس از قرن‌ها در کشورمان پیاده کرد، در پی آن بود که به پرشدن شکاف مخرب و مضرّ دولت-ملت برسد. ایده‌ای که پس از قرن‌ها به «رعیت» می‌فهمانید که دولت را نه یک نظام زورگو و قلدری که مالیات می‌گیرد و اطاعت می‌خواهد؛ بلکه مجموعه‌ای از خود جامعه و برگزیده آن تصوّر کند. مجموعه‌ای که همه در برابر دردها و نواقص آن باید خود را مسؤول احساس کنند. چند ماه پس از مشروطیت، روزنامه *جهاد اکبر*^۳ این چنین به بازخوانی این نظریه پرداخت:

«بالجمله باید دانست که امروز دولت ایران به اسم حرّیت و آزادی، ما را مقید کرده، و تا اندازه‌ای از زحمات خود کاسته، و به گردن ما انداخته. امروز اگر دولت ایران مقروض باشد، باید همت در ادای قرض دولت کرد، و برای خلاصی زمین مدلت، راهی پیدا کرد. امروز اگر مالیه دولت، کفایت مخارج مملکت‌داری نمی‌کند، ما باید به میل قلبی، در کمال جدّ و جهد، اسباب ازدیاد مدخول دولت را فراهم کنیم. امروز باید شهرهای ایران را مثل بلاد خارجه، صاحب فابریک و کارخانجات کنیم.

امروز باید خود را از احتیاج به دیگران خلاص کنیم. امروز باید خود را در شماره ملل بزرگ و دول مقتدره درآوریم. امروز ما هم در شهرهای خود خطوط آهن لازم داریم. ما هم اختراعات محیّره باید بکنیم. ما هم کشتی جنگی و تجارتمی می‌خواهیم. ما هم ثروت‌های طبیعی خود را از زیر زمین باید بیرون آورده، مملکت خود را مستغنی کنیم. ما هم باید اکثار صادرات کنیم، تقلیل واردات بنماییم»^۴.

با کمال تأسف، پریشانی کارها و مشکلاتی که بر سر نظام مشروطه ایجاد شد، آن قدر بود که مردم، چهار سال پس از مشروطیت، از آن روگردان شده، چنان به گوشه‌ای خزیدند که حتی مصالح کلی جامعه که هیچ، به مصالح و امور اداری و محلی خود نیز بی‌توجهی نشان می‌دادند، به طوری که روزنامه *زاینده‌رود* گله کرد:^۵

«امروز که به ملت ایران، حق مراقبت در مصالح خود داده شده، هیچ روا نیست که به گوشه راحت نشسته، تهیّه لوازم آسایش خود را از دیگران بخواهد. ملت، بایستی از نظمیه، انتظام بخواهد. از بلدیّه، انجام وظایفش را طلب کند. از عدلیّه، عدالت بجوید. از حکومت، مراقبت در اجرای قوانین مطالبه نمایند. به طور جدّی، به طور سختی. نه آن است که برخلاف حق، چیزی خواسته است، این حقوقی است که او را به بذل جان و مال نصیب شده، این همان حقوقی است که تا مطالبه نکند، بدان نخواهد رسید؛ والا اگر بخواهند این طور روزگار را به غفلت بگذرانند، نه نظمیه برای او کار می‌کند، و نه بلدیّه در فکر او خواهد افتاد، نه عدلیّه، حقوق او را محفوظ خواهد داشت، نه طرق، امنیت پیدا خواهند کرد، نه وکلاء، به یاد موکلین خواهند افتاد، نه آسایش پیدا خواهند کرد، نه سعادت، روی خواهد نمود، نه محترکین، نان برای او ارزان خواهند کرد. همین است حال که می‌گذرد، و همه روز، بدتر خواهد شد. و ظفره که محال است به جای خود، قدمی هم از این حد پیش تر نخواهیم رفت؛ بلکه عقب می‌رویم»^۶.

نهضت خودکفایی اقتصادی در اصفهان

دردهای اقتصادی جامعه آن روز ایران، آن قدر بود که به حساب نمی‌آمد. بی‌لیاقتی و سوء مدیریت حکام

۵- روزنامه *زاینده‌رود*، یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های اصفهان در مشروطه دوم است که به مدیریت عبدالحسین معین‌الاسلام خوانساری منتشر می‌شد. این روزنامه از سال ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۳۳ به مدت هفت سال منتشر می‌شد. این روزنامه، ارگان حزب دموکرات اصفهان بود.

۶- روزنامه *زاینده‌رود*، سال دوم، ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۲۸ ق، شماره ۴۳.

۳- روزنامه *جهاد اکبر* به مدیریت سیدعلی خراسانی در اصفهان منتشر می‌شد. این روزنامه، ارزش خبری-تحلیلی داشت. این روزنامه از ۶ محرم ۱۳۲۵ ق کار خود را آغاز کرد، و به طور منظم و هفتگی به چاپ می‌رسید. *جهاد اکبر* پس از استبداد صغیر نیز منتشر می‌شد. اخیراً این روزنامه توسط مرکز اصفهان‌شناسی بازچاپ شده است.

۴- روزنامه *جهاد اکبر*، سال اول، ۲۲ محرم ۱۳۲۵ ق، شماره ۳.

و نیز تسلط بی‌چون و چرای نظام سرمایه‌داری غربی که با ابزار ماشین، سعی می‌کرد هر چه بیشتر و بیشتر، کالاهای خود را سیل آسا به بازارهای کشورهای دیگر بریزد، و در پی آن، تخریب اقتصاد و صنعت ملی، بسیاری از دلسوزان جامعه را اندوهگین کرده بود. در اصفهان که روزگاری مهد صنعت بود، خصوصاً در صنعت نساجی، حرف اول را در کشور می‌زد، هجوم پارچه‌های خارجی، نبض بازار را به دست گرفته بود، و کارگاه‌های محلی را یکی یکی به تعطیلی می‌کشانید. پس عجیب نیست که یکی از بارزترین جلوه‌های مشروطیت در اصفهان، برپایی نهضت خودکفایی اقتصادی در این شهر باشد. اگر در زمان قاجار، برپایی شرکت اسلامی را تنها بزرگان و علمای این شهر، چاره و درمان دیده بودند، پس از وقوع مشروطیت، و آگاهی نسبی طبقات مختلف مردم از اوضاع و دردهای جامعه، میدان بازی، به صاحب‌نظران داده بود تا هر چه بیشتر، بی‌آمدهای ویرانگر کالاهای غربی را به گوش همه برسانند. روزنامه *انجمن مقدس ملی*^۷ پس از انگشت نهادن بر مسؤولیت شهروند در دولت مشروطه، هم‌وطنان خود را چنین هشدار می‌دهد:

«تاچندی قبل که طفل صغیر نابالغ بودیم، حسن و قبح اعمال ما از پدر بزرگوار و قیم عالی‌مقدار، مسؤول بود. الحال که بالغ شدیم، و زمام اختیار به دست خودمان است، چرا از مصالح حال خویش غافل باشیم؟ و به ذلت و پریشانی خود بر نخوریم؟ برای جزئیات لوازم زندگی خود محتاج باشیم؟ بدیهی است بنای ترقی هر ملت در اول قدم، رفع احتیاج ظاهری و معنوی از ملت دیگر است. چرا این نکته بزرگ را از نظر انداخته‌ایم، و چنین می‌پنداریم که بی‌معاونت صنایع خارجه، زندگانی بر ما دشوار است؟ و حال آن‌که این تصور، غلط است. اگر کلاه ماهوت گل‌دار سر نگیریم، سر برهنه نخواهیم ماند. اگر پوتین فرنگی

پا نکنیم، پای برهنه نخواهیم زیست. آن‌ها که این کلاه کاغذی به سر ما گذاردند و به ما می‌خندند، خود کلاه نمد پوشند، و بدان فخر کنند.

ای ابنای وطن! تا می‌توانید احتیاجات خویش را از خارجه کم کنید تا ناز و افتخار اجانب بر ما کم شود که همه بلاهای وارده بر ما از احتیاج به اجانب است. احتیاج است که ایشان را گرفتار بلاها و رزایی^۸ بزرگ می‌نماید. احتیاج است که متبوع کامکار را تابع بی‌اعتبار نماید... چرا ترویج امتعه و اقمشه وطنیه خود نکنیم؟ چرا لباس خود نپوشیم، و از دیگران عاریت نماییم، و خانمان خود را به بهای آن بر باد دهیم؟ شرافت و جلالت، به لباس ماهوت الوان یا فاستونی آسمانی نیست. به حریر و قوس و قزح یا اطلس مادام نیست. شرافت به پوشیدن کرباس مملکت خودمان است که تار و پودش به دست مادران و خواهران وطنی مارشته، و به دست رنج برادران بافته شود.

ملتی که در عرض سی ساله، راه سی صد ساله ترقی را پیمودند، و بر تمام دول عالم سبقت گرفتند، ابتدا به پارچه‌های ضخیم علفی مثل گونی، از وطن خود قناعت کردند، و پوشیدن آن را فخر دانستند، و زیر بار ذلت حریر و دیبای غیر نرفتند، تا لباس عزت پوشیدند و اول دولت و ملت عالم به شمار رفتند.

ای ابنای عزیز وطن! تصور نمایید امروز نیز صد سال قبل است که ما اهالی ایران، رابطه با خارجه نداشتیم، و افعال آن‌ها را سرمشق خود نمی‌پنداشتیم، و امتعه فرنگ به مملکت ما نیامده بود، چگونه پدران ما مایحتاج خود را تدارک می‌نمودند؟ و اعتبار ملیه خود را محافظت می‌نمودند، و مفاد این شعر را معتقد بودند:

کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن
مسلم است اگر چندی با پارچه‌های وطن خود قانع شویم، و به تاریکی بی‌سوز خود بسازیم، به زودی شب ظلمانی ما مبدل به صبح نورانی شود، و فابریکات جدید، و کارخانجات عدیده در مملکت ما گشاده گردد، و به همان وضع خارجه، اعمال نماییم، و به سعادت و خوش‌بختی نایل گردیم، و زحمات سی صد

۷- روزنامه *انجمن مقدس ملی* به مدیریت سیدسراج‌الدین صدرجبل عاملی در اصفهان آغاز به کار کرد. این روزنامه، ارگان رسمی انجمن ولایتی اصفهان بود، و در آن، اخبار مذاکرات این انجمن درج می‌شد. روزنامه مذکور از سال ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۲۹ به مدت پنج سال به چاپ می‌رسید. اخیراً این روزنامه توسط مرکز اصفهان‌شناسی بازچاپ شده است.

۸- رزایا: ج رزیه: پیش‌آمدهای ناگوار.

ساله آنها را به وقت کم نتیجه گیریم. علت این است که ما اهالی ایران، هنوز اقدام در کاری نکرده‌ایم، و همه کار را از خود بزرگتر می‌شماریم، و پیشرفت آن را از عهده کفالت خود خارج می‌پنداریم.^۹

مدرسه و نقش آن در نظام مردم‌سالار

حقیقت آن است که تا پیش از مشروطیت، چند مدرسه انگشت شمار در سراسر ایران بیشتر به کار نبودند. بروز نهضت مشروطیت، جهشی بلند در کار مدرسه‌سازی ایجاد کرد. مشروطیت، نه تنها موانع پیشین را از پیش پای دلسوزان فرهنگ برداشت؛ بلکه در پی آن بود که اذعان کند، وجود يك جامعه سربلند و مردم‌سالار، رابطه مستقیمی با سطح سواد و فرهنگ آن جامعه دارد، به حدی که این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند. سخن روزنامه *جهاد اکبر* در نخستین ماه‌های مشروطیت، قابل تأمل است:

«یکی از مهمات این دوره «نیم رس»، تکثیر و ازدیاد تعلیم و افتتاح مدارس و مکاتب است که شرط عمده حصول ترقی و تمدن و رفعت آن است که غالب اهالی، دانا و باسواد باشند، و هر چه در هر مملکت، ارباب دانش بیشترند، تمدن، بیشتر است و به جهت حسن انتظام در مجاری ادارات مملکتی و دواير مملکتی تا علوم لازمه و فنونی که به کار است دایر نباشد، آن نظام احسن - چنان که باید - در ملک جاری نخواهد شد، و نقداً نشر معارف و اشاعه علوم و فنون سیاسی و معاشی، لزوم فوری دارد که با اساس مجلس و حسن نتایج آن، ملازمه تامه دارد، و چنان که جمهوریت مطلقه را مشروط کرده‌اند، به کثرت تداول معارف و شیوع علم و صنایع و تمدن بودن اهالی؛ زیرا که هرگاه قوه جابره از برای مردمی که وحشی هستند، و طبعاً سرکش و طاغی می‌باشند، در کار نباشد طغیان و سرکشی زیاد خواهد شد، و زمام امر مملکت به دست ملت می‌افتد، در صورتی که خودشان باهم به طور مواسات و اخوت رفتار کنند، و اگر اطمینان در عدم طغیان خود اهالی نسبت به یکدیگر در کار نباشد، البته قوه جابره

برای خود اهالی لازم می‌شود، و آزادی، نعمتی است که از برای سرکشان و بی‌علمان میسر نیست که هرگاه چنین کسان آزاد باشند، گمان می‌کنند که به رسم آزادی، دست به مال و ناموس ضعیفا دراز کنند. این است که آزادی، حدود لازمه دارد. غرض از این تطویل در این مقام، بیان لزوم معارف است که تا غالب اهالی، با دانش و بینش، دمساز نشوند، تمدن اعلی میسر نخواهد شد؛ مگر به کثرت مکاتب و مدارس و شیوع علوم و فنون قدیمه و جدیده.^{۱۰}

روزنامه *زاینده‌رود*، هشت سال پس از مشروطه، لازم دید یادآور شود که توسعه مدارس و توجه بیش از پیش دولت به امر مدرسه و فرهنگ، ضروری است. این روزنامه پس از بیان سیر فراز و فرود علم در ملل عالم نوشت:

«ملت ایران که تازه هوشیار شده، و به تأسیس حکومت مشروطه، می‌خواهد خود را از حال اسف‌اشتمال کنونی، نجات داده، رتبه تمدن و ترقی را بالغ گردد، این نکته را فراموش کرده که مقاصد آن در سایه معارف حقه و معلومات صحیحه انجام پذیر است، و با حالت جهل عمومی و سستی ادراکات و ظلمت و تیرگی افکار و اذهان، هر نوع اقداماتی می‌کند، به مقصود نخواهد رسید؛ مخصوصاً سلطنت مشروطه که اساس آن بر روی انتخابات و کلا و مبعوثان نهاده شده. اصلاً در تأسیس حکومت و تشکیل يك مرکز قانون‌گذاری، انبباه و آگاهی عمومی، اولین شرط است، و معلوم است با نداشتن معارف و تهیه ترتیب تعلیمات عمومی، يك چنین امری امکان‌ناپذیر است.

در این مدت چندساله، از طرف وزرای معارف، يك عنایتی در کار مدارس و معارف ملیه بروز نکرد؛ حتی يك پروگرام مختصری هم که برای مدارس ابتداییه ترتیب داده بودند، به موقع، اجرا و عمل گذارده نشد. این است که تا دولت در کار معارف، عنایتی مبذول نفرماید، و به خرج دولت یا به خرج ملت، در تحت نظارت دولت، مدارس عالیه تأسیس نیابند، و علوم و فنون و لغت و طنی ما ترجمه و تألیف نگردد، سعی ایرانیان برای کسب ترقی، بیهوده است؛ چرا که اولاً

۹- روزنامه *انجمن مقدس ملی اصفهان*، سال اول، ۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق،

شماره ۱۰.

۱۰- روزنامه *جهاد اکبر*، سال اول، ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق، شماره ۱۶.

بایستی در سایه علم و معرفت یک ملت هوشیار و آگاهی تهیه نماییم. از آن، برای رسیدن به مقاصد ملیه، از روی معلومات صحیحه، اقدام کنیم.»^{۱۱}

پرهیز از بی‌کاری

این واقعیت تلخ را باید پذیرفت که از زمان قاجار تا به امروز، موضوع کار و اهمیت به آن - چنان که در قرآن کریم میفرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَاسَعِي»^{۱۲} - در اندیشه و فرهنگ ایرانی،

رسوخ نیافته است. همین آفت اجتماعی، موجب شده است که ایرانی، کار را محترم نشمرد، و بی‌کاری و تنبلی را بر آن ارجح بداند. روزنامه زاینده‌رود که فضای تازه را برای نقد جنبه‌های مضر اخلاقی جامعه، مناسب دیده بود، در بررسی این عادت ایرانی نوشت: «یکی از عادات غیر مستحسنة ایرانیان آن است که به تنبلی و بطالت، خو گرفته، و عادت کرده‌اند که اگر اندک اسباب معیشتی از برای آن‌ها مرتب شود، محال است بی‌کاری یا عقب‌شغلی بروند. به همان معیشت جزیی، قناعت جسته، ایام را به بطالت می‌گذرانند، و اگر چنان‌چه به آن‌ها بگویی که «چرا عقب‌شغلی نمی‌روی؟» می‌گویند که: «من به اندازه معیشت خود دارا هستم. چه ضرور کرده خود را به زحمت اندازم؟ بهتر آن است که مدت عمر را به راحت بگذرانم، و دو روزه دنیا، قابل آن که انسان وقت خود را صرف تحصیل مال نماید، و حرص در طلب ثروت داشته باشد، نیست». این عقیده و عادت، به طوری در ایرانیان راسخ است که بسا می‌شود به واسطه آن که یکی از نزدیکان او دارای اندک ثروتی است، ثروت او را مایه اتکال خود دانسته، چنان می‌پندارد که آن ثروت از آن او است، و مادام‌العمر خود را کل بر او کرده، دنباله کاری نمی‌رود، و پیوسته، اسباب زحمت او را فراهم دارد، و اگر اندکی در تهیه لوازم معیشت او فتوری

کند، او را به بخل و خست و هزاران صفات زشت، نکوهش و سرزنش می‌نماید.

مکرر از ابنای ایران مسموع می‌شود که در موقعی که انسان از آن‌ها سؤوال می‌کند که: «چرا شغلی را پیشه خود نمی‌سازی؟»، جواب می‌گوید: «پدر من، چندان برای من جمع مال نموده که مرا از هر کسب و صنعتی، مستغنی ساخته» یا اگر از پدری سؤال شود که: «چرا پسر خود را به کاری بر نمی‌گماری؟»، جواب می‌گوید: «آن قدر من به جهت او ذخیره کرده‌ام که در مدت حیات، محتاج نخواه‌بود».

از رسوخ این عادت در ایرانیان، نتایج وخیمه بروز کرده که یکی از آن‌ها آن است که صنعت در ایران به کلی متروک و مهجور گردیده است. از دیرزمانی است که صنعت‌های جدیدی از جنس ایرانی بروز نکرده؛ زیرا کم‌تر کسی است - ولو به وسایط بعیده - یک اسباب قناعت و وسیله معیشت موهوم غیر مشروعی نداشته باشد که بهانه بطالت و ترک صنعت و حرفت بوده باشد.

دیگر آن که صناعاتی که از قدیم الایام در ایران مرسوم بوده، در عرض سال‌های دراز، هنوز درجه تکمیل نیافته، و به حالت ناقصی خود باقی است؛ مثلاً صنعت کفاشی، از دیرزمانی است تا کنون ابداً فرقی نکرده، و ابداً تغییر شکل و کیفیت نیافته، همانا قناعت صاحب‌صنعتان است که به واسطه پیدا شدن اندک نفعی، بدان قناعت می‌کنند، و در تکمیل صنعت خود - که سبب ازدیاد منفعت او می‌باشد - ، نمی‌کوشند این نوع قناعت که مایه بطالت و آن نوع سخاوت، که اسباب زحمت است، ابداً در شرع، ممدوح نیست، و ایرانیان به معنای قناعت و سخاوت پی نبرده، مفت‌خوارگی و تبذیر را - که عادت و سنجیه آن‌ها شده - قناعت و سخاوت نام نهاده، و به واسطه این دو عادت غیر مرضیه، خود را دچار فقر و ذلت

۱۱ - روزنامه زاینده‌رود، سال چهارم، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ ق، شماره ۲۰.

۱۲ - سوره نجم، آیه ۳۹.

فقدان امنیت، دغدغهٔ روزانه مردم

موضوع مهم امنیت، چند صباحی پس از وقوع مشروطیت، یکی از معضلات اصلی شهرها و روستاها گردید. شکسته شدن هیئت دولت و بی صاحب شدن مملکت، بسیاری از دزدان و قَطَاع الطریق را هوس یغما به سر انداخت. هر روز و هر ساعت، اخباری از دزدی در شهر و راهزنی در بیرون شهر به گوش می‌رسید. تجار اصفهان که بیش از همه از این جریان ضرر می‌دیدند، بارها با تجمّع و تلگراف و راه‌های دیگر، اعتراض خود را نسبت به آن نشان دادند، و از دولت و حکومت، قاطعیت در دفع دزدان و راهزنان را خواستار شدند.

با کمال تأسّف، پس از استبداد صغیر، راهزنان به صورت سازمان یافته و دسته‌جمعی، به مدّت بیش از یک دهه، اطراف اصفهان را عرصهٔ تاخت و تاز خود کرده بودند. نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان در شمال شهر، رضاجوزدانی و جعفرقلی خان چرمهینی در غرب شهر و دستجات پراکندهٔ بختیاری، قشقایی و بویراحمدی در جنوب شهر، تا سال‌های زیاد، هر چه می‌خواستند می‌کردند.

این معضل، تا دورهٔ حکومت وثوق‌الدوله به سال ۱۳۳۷ق که موفق شد راهزنان مذکور را سرکوب کند، حکام و دولت‌های مشروطه را به چالش می‌کشید، و می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین دلایل گردن نهادن جامعهٔ ایرانی به دیکتاتوری رضاخانی خواند. این مقاله، چهار سال پس از مشروطیت، و به بهانهٔ نامهٔ تجار اصفهان به انجمن ولایتی، در روزنامهٔ *زاینده‌رود* درج شد:

«نتیجهٔ مشروطه چیست؟ بر هر عاقلی پوشیده نیست که حسن قانون و بدی استبداد، مربوط به یک نکته است که با وجود آن، اساس سعادت و خوش‌بختی فراهم، و پیوسته، آن مملکت و آن ملت، درجات ترقی را طی کرده، و خود را به بالاترین درجات رسانیده، همسری با ملل متمدنه خواهد نمود، و

روزنامهٔ *انجمن اصفهان*^{۱۴} هم بر همین نکته انگشت می‌گذارد، و نیز مقایسه‌ای می‌کند میان اخلاق ایرانیان و مردم ممالک مترقی:

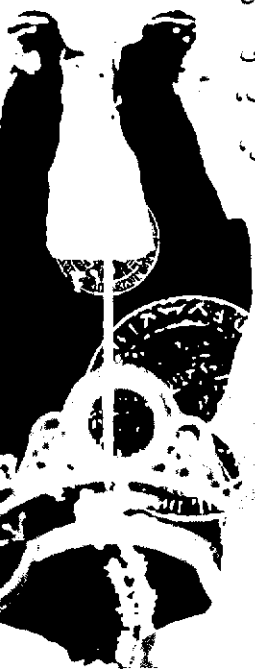
«اما چه فایده ما عادت کرده‌ایم به بطالت و بی‌علمی و تمام نشستن و بد نوع خود گفتن که «چرا فلان يك لقمه‌ای نان دارد؟» مثلاً علت چیست که در ممالک خارجه، هیچ کس غیبت نمی‌کند؟ اذیت نمی‌کند؟ دزدی نمی‌کند؟ بعضی عداوت‌ها و حرف‌های لایعنی نمی‌زند؟ علت این است آن‌ها کار دارند. ما بی‌کار هستیم. از بی‌کاری است که صبح می‌شود، مترصدیم کجا فاتحه است؟ کجا، کی از کربلا یا مشهد آمده، یا کجا سوری پیدا می‌شود. تمام، من باب بی‌کاری است. در ممالک خارجه، هیچ چیز به قدر وقت، قیمت ندارد. وقت را از چه جهت گران می‌دانند؟ از جهت آن که صرف کار نمایند. وقت را از کیمیا بالاتر می‌دانند، و آدم بی‌کار، وجود عثقا دارد؛ اما کارهای ما؟ بدگویی، دشنام، عیب‌جویی، دزدی، تقلّب، کم‌فروشی متاع، تقلّب فروختن کعبه احصاء نمی‌آید.

نتیجه از چیست؟ از بی‌علمی و بی‌کاری. اوّل علم می‌خواهیم. علم، سپس کار و مشوق و کارخانجات. تا خود را از احتیاج رها نکنیم، گوهر مقصود را نخواهیم یافت؛ مثلاً آن که یکی از دانشمندان راست، پوشیده نیست که اساس ترقی ملت و ثروت دولت بر سه چیز است: اوّل زراعت، دویم صناعت، سیم تجارت؛ چون این سه چیز در مملکتی ترقی کند، ملت و دولت را سعادت قرین و اقبال، هم‌نشین باشد، و اگر اندکی تعمق کنیم، خواهیم دانست که این سه چیز، مقدّس است، و حرمت صاحبان آن بر هر فردی از افراد ملت واجب، و بر اولیای امور، لازم است این‌ها را تشویق و تحریض و ترغیب نمایند تا دایرهٔ این سه شغل، وسعت گیرد، و ملک، آباد گردد»^{۱۵}.

۱۳- روزنامهٔ *زاینده‌رود*، سال اوّل، ۸ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۷ق، شمارهٔ ۲۲.

۱۴- پس از استبداد صغیر، روزنامهٔ *انجمن مقدّس* مئی تغییر نام داد، و به نام *انجمن اصفهان* شروع به نشر کرد. گفتنی است مدیر آن، همان سیدسراج‌الدین صدر بود.

۱۵- روزنامهٔ *انجمن اصفهان*، سال سوم، ۱۸ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۷ق، شمارهٔ ۳۶.



در صورت فقدان و عدم آن، روز به روز رو به پستی و انحطاط رفته، تا خود را از درجه حیات قومیت، ساقط بکند. آن يك نکته که اصل الاصول ترقیات می باشد، این است که به يك ملتی، امنیت جانی و مالی بخشیده شود، که در این صورت، از آن جا که حب ثروت، جبلی انسان است، پیوسته در مقام ازدیاد ثروت برآمده، همه روزه يك باب ثروت و يك سرچشمه دخل مخصوصی از برای خود ایجاد می کند... به عکس، اگر امنیت جانی و مالی مسلوب شد، ابواب ثروت به کلی مسدود، و هر کس که اندک سرمایه دارد، مجبوراً از ترس دشمنان، مخفی ساخته، نه خود بهره ای از آن تواند برد، نه دیگران.

از این جهت است که ملل عالم، پا به رتبه تمدن و ترقی نگذارند؛ مگر آن که وقتی که اساس امنیت جانی و مالی در مملکتشان قایم شد؛ چرا که ثروت يك ملت، وقتی رو به ترقی و فزونی خواهد نهاد که آن ملت، در سال، امتعه مملکت خود را زیاد کند، با کمال سرعت به بازار دنیا آورده، ارزان تر از همه بتواند بفروشد... این بود حال ما تا چند سال قبل از این؛ اما یکی دو سال است که به واسطه ناامنی طرق، اصلاً امتعه ما به بازار دنیا نمی رسد، و از ترس غارتگران و دزدان، همان وسایط ناقله ناقصه، نمی توانند عبور و مرور کنند. هنوز يك فرسخ طی نکرده، متاع ما به دستبرد دزدان می رود. حالا می پرسیم: وقتی که ابواب معامله، به واسطه ناامنی، این طور بر ما سد شد، چگونه فقر و مسکنت، با کمال سرعت روی خواهد نمود، و در هر روزی، چه قدر ضرر به ما اهالی ایران وارد می شود؟...

بی چاره ملت ایران که در این دو ساله، از فرط ناامنی، ابواب تجارت بر روی آن مسدود، و بر هر يك، مبالغی بسیار ضرر وارد آمد که تجار اصفهان، از شدت بی چارگی، روز شنبه ۲۲ را گرد آمده، مجتمعاً عریضه تظلمی پیشنهاد انجمن ولایتی نموده، از برای تأمین، کسب چاره می کردند؛ چرا که می بینند اساس مشروعیت، که امنیت مالی است، از برای آنها فراهم نیست. از ترس قطاع الطریق، جرأت حمل امتعه خود را ندارند....

تغافل در نظم داخله مملکت، ما را همه روزه به اضمحلال و ذلت می خواند. به زوال استقلال دعوت می کند. چرا باید در امری که تا این درجه اهمیت دارد تا این حد تسامح شود؟ تا دیروز به واسطه اغتشاش اردبیل و شرارت رحیم خان، دولت از پریشانی حواس نمی توانست به این کار پردازد؛ ولی امروز را عذری باقی نیست. با آن که ملت بی چاره، حقوق قشون می دهد، حقوق قراسوران می دهد، تفنگچی گیری

می دهد، کو قراسوران؟ کو مستحفظ طرق؟ این وجوه را کی می خورد؟ به چه مصرفی می رسد؟ درجه عوام که به محاسن مشروطه واقف نیستند، به چه چیز می توانند دل خوش دارند؟ انجمن

ولایتی که
ماشاء الله با
کمال ابتهت،
هفته ای سه روز
دایر است، خوب
بود هم خود را
قدری مصرف تأمین
طرق نماید، و آن قدر به
مذاکرات لایعنی نیچند»^{۱۶}

نظام ناقص اداری

مشروطیت که در پی نوسازی همه ارکان جامعه بود، به برپایی نظام اداری تازه دست زد. در نظام جدید، بلدیّه یا شهرداری تأسیس شد تا امور شهری را به دست بگیرد. نظمیه یا پلیس، زیر نظر بلدیّه، امور انتظام شهری را مسؤول شد. عدلیّه برپا شد تا دادگاه های صالحه در کشور ایجاد کند. اداره ولایتی، همچون استانداری های فعلی، زیر نظر حاکم عمل می کرد، و اداره مالیّه آمد تا نظام استیفای سابق را کنار گذارد، و سیستم علمی وصول و ایصال مالیات را جایگزین کند. هم چنین اداره امنیه

۱۶ - روزنامه زینبهرود، سال دوم، ۲۷ صفر ۱۳۲۸ ق، شماره ۷.



تشکیل شد تا جایگزین نظام قراسوران راه‌ها شود؛ اما همه این‌ها در عمل - نه تنها گره زیادی از مشکلات مردم نگشودند - ، بلکه خود دردی بر دردها افزودند. چهار سال پس از برپایی نظام اداری تازه، چنین کارنامه‌ای از آن‌ها بر جای مانده بود:

«اهالی اصفهان، به واسطه هوشمندی و ذکاوت فطری، از سایر اهالی ولایات، رغبتشان به ترقی بیشتر است، و یک سال و اندی است با کمال اشتیاق، اصلاح ادارات را طالب‌اند. مع ذلك، در یک رتبه از سایر اهالی ولایات عقب‌تر هستند؛ چرا که با آن همه خسارتی که برده، هنوز یک اداره صحیحی که تا یک درجه آموزش از روی ترتیب باشد، ندارد.

هر سال، مبالغی به جهت تأمین طرق می‌دهد. آنچه از آن نیست امنیت است. با آن که خاک اصفهان چندان وسعتی ندارد، هیچ امنیت کامل در خاک اصفهان، استقرار نیافته، فقط چیزی که گاهی مشهود می‌شود، جمعی سواران امنیه هستند که با یک فرم مخصوص، در کوچه و بازار، راه می‌روند.

ملتی که هر سال، آن همه مصارف نظام و امنیه می‌دهد، هیچ‌گونه آسایش ندارد. علاوه بر عدم تأمین طرق و شوارع، سکنه دهات و آبادی‌ها نیز از تجاوزات و چپاول اشرار و قطاع‌الطریق، آسوده نیستند. آن اداره بلدییه است که اسمی بی‌مسمی و صورت بی‌معنی. هنوز نتوانسته بر تعدیل نرخ اجناس - که کوچک‌ترین وظیفه او است - ، کام‌یاب گردد. تمامی اجناس، در نهایت گرانی، اهالی، قرین عسرت. به واسطه نامساعدتی قوای اجراییه، تمام قراردادهای آن در عقده تعویق.

وای از نظمیه! امان از نظمیه! که خانه‌های مردم را با کمال جسارت می‌برند. رییس آن معلوم نیست به کجا رفته. معاون در عوض تنظیم داخله و جلوگیری از



سرقه، مردی که در چهارباغ می‌خواند، او را گرفته، کت بسته، به نظمیه می‌برد... آن عدلیه است که به هیچ ترتیبی از مداخلات سایر ادارات، آسوده نیست. بلی هر کس به اداره ولایتی برود، و عدم تناسب اعضاء را مشاهده کند، خواهد دانست که علت این خرابی‌ها چیست، و آب از سر چشمه، گل است. خدایا تا کی بدبختی؟ تا کی بی‌سامانی؟ خودت ترخمی به حال این مردمان بی‌چاره بکن، و گرنه نگارشات ما مشکل است موثر گردد»^{۱۷}.

بر این نکته بیفزایید که برای به‌گردش در آوردن ماشین بروکراسی، دولت‌های مشروطه ناچار بودند با بستن مالیات‌ها و عوارض متعدد، خرج آن را از کیسه ملت درآورند. آن قدر که بسیاری، بازگشت به نظام اداری سابق را طلب می‌کردند. روزنامه زاینده‌رود به اعتراض نوشت:

«اصل وضع قانون و حکمت آن، ترتیب اموری است که از آن فایده به نوع بشر می‌رسد، و وضع زندگانی آن را مرتب می‌سازد... این ملتی که چهار سال است روی آسایش را ندیده، و پیوسته دچار فشار مصادمات بوده، نه امنیت داشته، نه آسودگی، و به آرزوی دیدار یوسف، روزگار خود را به سر می‌برده، و به خود وعده وصل محبوب حقیقی می‌داده، امروز هیچ مناسب نیست که قد آن را زیر فشار تحمیلات خم کنند، و زاید از حد استعداد او توقع دارند. این ملتی که از ضربت‌های بی‌رحمانه استبداد، همه چیزش از میان رفته، از برای آن به جز یک وجود ناقصی، که از همه لوازم وجود، معری است، بیش نمانده. نه کسب دارد، نه صنعت، نه علم دارد و نه حرفت، چگونه روا است به انواع و اقسام از او پول گرفته، به جیب کسانی که کار نمی‌دانند و حقوق می‌خواهند ریخت؟

راست است که در مملکت مشروطه، تحمیلات مالیاتی زیاد است، و باید ملت، انواع مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم، دریافت داشته، به خرج مملکت رسانید، و اسباب آبادی آن را فراهم ساخت. راست است خاک فرانسه، ثلث ایران، و مالیاتش چند برابر ایران است. راست است اگر دولت، پول نداشته باشد،

۱۷ - ممان، سال دوم، ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ق، شماره ۳۱.



همین روحیه موجب شد تا صاحب نظران و دلسوزان به این نتیجه برسند که رسیدن به اهداف مشروطه نیز همچون تمامی حرکت های اجتماعی، گام به گام و صبورانه است.

چهار سال پس از مشروطیت، روزنامه زاینده رود ضمن برشمردن آفات و معضلات جامعه سعی کرد ضمن گوشزد کردن نکته فوق، به مخاطبان خود بفهماند که این معضلات، ربطی به نظام مشروطه ندارد:

«در مملکتی که هرگز اسمی از قانون نبوده، حتی نام آن را هم نشنیده، چه طور میسر است یک مرتبه تمام مواد قانون را همه جا و نسبت به همه کس علی السویه اجرا داشت؟ در مملکتی که همیشه اختیارات و قوی مخلوط یکدیگر بوده، یک نفر هم حکم می کرد، هم اجرا می کرد، هم قضاوت می نمود، چه طور ممکن است به طوری اختیارات را از هم تجزیه و تفرقه نمود که ابتدا به یکدیگر اختلاط و امتزاج نیابد؟ در مملکتی که هرگز اسم مسؤولیت را کسی جرأت نداشت بر زبان آورد، چگونه میسر است مسؤولیت کامله نسبت به وزرا و کارکنان دولت و ملت، یک باره، موقع وقوع یابد؟

نمی خواهم طول کلام دهم، جایی که عدالت نبوده، انتظام نبوده، حقوق نبوده، حدود نبوده، آسایش نبوده، چطور می توان یک دفعه عدالت کامله، انتظام وافیه، آسایش لازمه، استقرار داد؟... اگر کسی بخواهد از وضع امروزی شکایت کند و تصور کند که اسم مشروطه، یک دفعه و بدون طی وقت، زحمت نکشیده، رنج نبرده، تجربه نکرده، حک و اصلاح نکرده، تمام لوازم خوش بختی را فراهم سازد، این تصور، ابلهانه و جاهلانه خواهد بود. اگر قدری انصاف در کار آید، و وضع امروزی را با چهار سال قبل مقایسه کنیم، معاینه خواهیم دید که چه قدر به سرعت رفته، و به چه زودی یک راه کثیر المسافه را پیموده ایم.

بلی اگر همین طور طی طریق نماییم، و راهی را که دیگران رفته، مد نظر گرفته، برویم، خیلی زود بر منزل مقصود رسیده، به رتبه عالی تمدن بالغ می شویم. این

به اصلاحات مملکت، موفق نخواهد شد؛ ولی باید این نکته از نظر دقت، محو نشود که اولاً امورات، تدریجی است، و یک مرتبه نمی توان مملکتی که اهالی، دچار فقر و فاقه هستند، مالیاتش را افزایش داد. دیگر آن که وجوهی که از ملت گرفته می شود، ابتدا نه به خرج اصلاحات می رسد، و نه یک شاهی آن به جیب دولت می رود. تمام آن، با ضمیمه اجحافات مباشرین، کافی به حقوق مأمورینی که مواخذ آن هستند نیست. از یک طرف، فلان اداره، چند جور پول می گیرد. می پرسی: «به چه مصرف می رسد؟»، می گویند: «به حقوق اعضا» در صورتی که ابتدا نتیجه ای از آن ها عاید ملت نمی شود. از یک طرف ملاحظه می کنی ماشاءالله مأمور است که به اطراف اعزام می شود. به چه کار می آیند؟ پس از آن که عده ای را ذلیل کردند، عایداتشان جز به مصرف حقوق اعضا و اثاثیه اداره به مصرف دیگر، وافی نیست. چیزی از آن به دولت عاید می شود؟ حاشا! دولت باید یک مبلغی هم به آن ضمیمه کرده، تا وافی به حقوق مأمورین شود. حالا بی پرده می نویسم: ثمره این مأمورین، فقط همین است که مبالغی گزاف حقوق بگیرند، و دسته دسته مردم را از این اساس مقدس، منزجر کرده، از حوزه مشروطه خواهان خارج کنند. بالاخره فایده آن ها برانگیختن مفسده و انقلاب و برپای کردن فتنه و آشوب است... در این موقع که دولت به عسرت دچار است، و نهایت مرتبه تنگ دستی را دارد، مالیات بلاد، تمام، صرف مأمورین خواهد شد، و چیزی از آن عاید دولت نمی شود. در صورتی که ممکن است اغلب این ترتیبات را به توسط حکام و انجمن های ایالتی و ولایتی صورت داد، بدون آن که بر دولت، خسارتی وارد آید»^{۱۸}.

باید گام به گام حرکت کرد

خرابی ها و پریشانی های پس از مشروطه و برآورده نشدن آرزوهای بلندی که مشروطیت در پی آن بود، یأس و سرخوردگی زیادی در طبقات مختلف مردم ایجاد کرد.

۱۸- همان، سال دوم، ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۸ ق، شماره ۱۹.





شیاطین، خیلی حيله‌ها دارند که یکی از حيله‌های آن‌ها، که خاطر و اذهان عوام را ممکن است به زودی متزلزل سازد، همانا ارائه بعضی نواقص و مفاسد امور است که هزاران مصالح که از اثر مشروطه ناشی شده، مخفی، و می‌خواهند در پرده دارند، و بعضی نواقص را با هزاران شاخ و برگ در نظر مردم جلوه داده، مطالبی که ابتدا مربوط به مشروطه نیست، با هزاران دسیسه عام فریبانه، به مشروطه نسبت دهند؛ مثلاً گرانی نان که ناشی از احتکار چند تن اعیان یا ملاکین از خدا بی‌خبر دشمن فقرا است، که به همین وسیله می‌خواهند امید طبقه فقرا را از این اساس مقدس، رنجش دهند، ابتدا ربیطی به مشروطه ندارد؛ بلکه قوانین مشروطه که یکی از آن‌ها قانون بلدیّه یا قانون وزارت داخله است، در خصوص ارزانی ارزاق، انواع وظایف، مقرر داشته‌اند؛ اما جاهل از همه جا بی‌خبر، خیال می‌کند که ترقی اسعار، مربوط به مشروطه است. یا گاهی ناامنی بعضی طرق و شوارع، یا طغیان پاره‌ای از مفسدین، مثل نایب حسین کاشی، یا رشیدالسلطان، یا رحیم خان را، که از بقایای عصر قدیم هستند، و اسباب دست، و محرک به تحریکات ارتجاعیون می‌باشند، و خارهایی هستند که از قدیم در این گلستان باقی، و گاهی به پای ملت می‌خلند، از نتایج مشروطه تصور می‌کنند، و نمی‌فهمند که مشروطه، مولد ناامنی و شرارت نیست، و حکومت مشروطه، امنیت خواه و آسایش طلب است؛ چنانچه که همه دیدند که دولت، چه پول‌ها برای مصارف قلع و قمع آن‌ها داد! چه جان‌های عزیز که با محبت ملت آمیخته، در راه مدافعه با آنان فدا شد! مع ذلك، باز مفسدین مرتجعین، از اشتباه کاری فرو نمی‌نشینند، و پاره اموری که ابتدا به مشروطه مربوط نیست، با لعاب دهن شیاطین می‌خواهند به آن بچسبانند»^{۱۹}.

ریشه‌یابی مشکلات و راه حل‌ها

چه شد که کار به این جا کشید؟ مشروطیتی که آمده بود تا همچون باقی ممالک، آسایش، ترقی و پیشرفت را به ارمغان آورد، کشور را در گردابی از مشکلات بی‌حد و مرز، فروبرد. این موضوع، همواره ذهن

بزرگان و اندیشمندان جامعه را آزار می‌داد. روزنامه زاینده‌رود، چهار سال پس از مشروطیت، پس از برشمردن مشکلات، سعی می‌کند ریشه‌های گوناگون آن‌ها را نشان دهد، و در پایان، ایجاد يك قشون منظم ملی را شفای دردهای جامعه، عنوان می‌کند. نسخه‌ای که سرانجام با حمایت دولت انگلستان و عمال آن، به دست رضاخان پیچیده شد:

«امروز در اوضاع سیاست ایران که ملاحظه می‌کنیم، تاریخ روزانه این مملکت را که عبارت از روزنامه‌های ملی است می‌خوانیم، هر روز اسباب بدبختی را از برای خود فراهم، و موجبات انقلاب و اغتشاش و موانع پیشرفت کار را از هر سو آماده می‌بینیم؛ یعنی انقلاباتی که در موقع تغییر سیاست يك مملکتی، بالضروره روی می‌آورد، و بعد به تدریج، مرتفع می‌شود، در این مملکت طوری شده که به عکس شده. به این معنی که مشروطه در اول، با يك سلامت و سکوتی شروع شده، و انقلابات، به تدریج پیش آمده، و می‌آید. چرا چنین شده، و ناموس انقلاب در مملکت ما با سایر ممالک فرق کرده؟

علت آن است که در بدو امر، چون اولیای امور، از نتایج مشروطه بی‌خبر بودند، و نمی‌دانستند که قدرت قانون، دست تسلط آن‌ها را از جان و مال مردم کوتاه، و روزگار خائنین و ظلمه را سیاه می‌کند، این اساس مقدس را يك استقبال جاهلانه نمودند؛ ولی بعد که يك قدری گذشت، دیدند مشروطه می‌خواهد تمام افراد ملت را در مقابل قانون، تسویه مطلق دهد، و دست تظاول ظلام را کوتاه کند. بدون لیاقت و امتیاز، شغل و منصب ندهد. بلا استحقاق، حقوق و مرسوم نبخشد، قلبشان منحرف، و بنای ضدیت را گذاشتند....

از يك طرف، سلطان مخلوع ایران، با جمعی از درباریان در مملکت بیگانه، با هزاران آرزو نشسته، هر روزه به يك حيله و دسیسه، فسادشان در این مملکت کار می‌کند. از طرف دیگر، جمعی از هواخواهان وضع قدیم، که همگی صاحب ثروت هستند، به انواع وسائل، بر تخریب این مبنای جدید می‌کوشند. از طرف دیگر، دسته‌ای از ارباب مناصب و وظایف، که مشروطه از تجاوزات آن‌ها جلوگیری کرده، آتش غیظ کانونشان

۱۹- همان، سال دوم، ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۲۸ ق، شماره ۴۳.

مشتمل است.

از طرف دیگر، همسایگان، مجالی به دست آورده، آب را گل دیده، به انواع مداخلات، حقوق شکنانه اقدام می‌کنند. از سویی، طایفه‌ای که بویی از غیرت و اسلامیت به مشامشان نرسیده، به طمع دراهم معدوده، انواع خیانت را به وطن خود کرده، کارکنان دشمنان شده‌اند. از طرف دیگر، دسته‌ای از جهال، که از حقیقت مقصد بی‌خبرند، هر روزه به دسایس خائنین مغرور شده، به اقدامات جاهلانه، موجبات زحمت را فراهم می‌سازند. از طرفی، هر کس اندک قدرتی دارد، یا طمع و حرص، دست شرارت و تجاوز او را گشوده، بنای تطاول و چپاول را گذارده است.

این موجبات که مختصراً بدان اشاره شد، چنان میدان اغتشاش و انقلاب را توسعه داده که مجال نمی‌دهد دولت ایران، آنی به کار اصلاحات بپردازد. هنوز وقعه اردبیل اصلاح نشده، رشیدالسلطان طلوع می‌کند. هنوز رفع او نشده، نایب حسین کاشی انگیزخته می‌شود. هنوز او را سرکوبی نداده، مجدداً طوایف شاهسون حمله به اردبیل می‌برند. از طرف دیگر، وقعه بروجرد و عراق پیش می‌آید. از آن طرف صدای ناله اهالی کرمان و یزد به گوش می‌رسد. از طرف دیگر، مشروطه‌طلبان به احزاب سیاسیّه منقسم شده، دسته‌ای به اسم انقلابی، و حزبی به اسم اعتدالی. هنوز اساسیات این مملکت را صحیح نکرده، هنوز زیر پای خود را محکم نساخته، بنای معارضه را گذاشته‌اند.

به خدا اگر کسی به دیده بصیرت به حال کنونی این مملکت بنگرد، خون گیرد. حالا به این همه دردهایی که از برای این مملکت مریض شمردیم، و این همه موجبات اغتشاش را شرح دادیم، یک درمان نیکو سراغ داریم. یک دواى براء السّاعه پیدا کرده که تمام این میکروب‌هایی که خون این مملکت را فاسد ساخته، و آن را به حالت بحران انداخته، می‌کشد. آن دوا مرتب ساختن امر نظام ایران، و تهیه قشون کافی برای تصفیة این مملکت است....

امروز اگر دولت ایران، قشون داشت، پس از آن همه خسارات که به اهالی آذربایجان، از تجاوزات طوایف شاهسون وارد آمد، پس از سرکوبی آن‌ها یک

عده قشون در آن جا ساخلو می‌گذاشت که امروز، دوباره بنای ترمرد و شرارت را نگذارند. دولت ایران اگر قشون داشت، در همان روزاؤل که نایب حسین کاشی، بنای شرارت گذاشت، در مقام دفعش برمی‌آمد که امروز با فرستادن يك ایل بختیاری، و آن همه مخارج گراف، آن قدر شهر کاشان در محاصره نماند. اگر دولت قشون داشت، رشیدالسلطان جرأت بروز رشادت نداشت، و در وهله اؤل، کیفرش را در کنارش می‌گذاشت. بیش از این گویا حاجت ایران به قشون، شرح و تبیان لازم ندارد.^{۲۰}

باعث خرابی اوضاع مردم کیست؟

مشاهده خرابی‌ها و نابسامانی‌های فزاینده، کم کم در ذهن مردم، این اندیشه را جاگیر می‌کرد که «مشروطه برای ایران، زود بود». روزنامه زاینده‌رود شش سال پس از مشروطه، این نظریه را رد کرد، و چنین پاسخ داد:

«باعث خرابی ایران کیست؟ جمععی می‌گویند: مشروطه و قانون آزادی، برای ایران، زود بود، و لقمه بسیار بزرگی بود که ایرانیان نتوانستند این لقمه بزرگ‌تر از دهن خود را فرو بدهند، از این جهت، گرفتار این مرض مهلك شدند، و بر صحت عقیده خود متمسک می‌شوند به آن که دولت ایران، دولتی بود مستبده، و هیچ قانونی در ایران نبود که اهالی ایران بدانند قانون یعنی چه. در این نتیجه، جز روسیاهی، و نفعی غیر از خسارت، و فایده‌ای جز ضرر، عاید آن‌ها نخواهد شد. بدین سبب نفهمیده و نسنجیده خواستند بهتر کنند، بدتر از اؤل شد؛ بلکه پیش سایر دول متمدنه هم خجل و شرمسار شدند.

این عقیده را می‌توانیم به جهاتی جواب بگوییم، و جهات بطلان او را که همه کس تصدیق بنماید، ذکر می‌نماییم؛ اؤلّاً می‌گوییم: فطانت و زیرکی و ذکاوت و لیاقت ایرانی را کم‌تر صاحب انصافی می‌داند منکر شود. پس چگونه می‌شود ملت‌ی که به حسن فطرت، معروف هستند، منکر آزادی و قانون عدل بشوند. آن‌که بگویند ملت ایران، با آن همه هوش و ذکاوت، لیاقت

۲۰- همان، سال دوم، ۲۳ شوال ۱۳۲۸ ق، شماره ۳۶.

دادن آزادی ندارد، و نمی‌تواند درخت را به ثمر برساند. چگونه شد ملت ژاپن، سلطان عصر خود را، که سابقاً مظهر خداوند و خالق خود می‌دانسته، به مجرد آن که کلمه آزادی به گوش آن‌ها رسید، به اندک زمانی و بالجمله موافقتی از اولیای امور بی‌غرض، خود درک معنی خوبی او را نمود، و چنان در مقام احقاق حقوق حقه خود بر آمده که اعمال و افعال آن‌ها سرمشق تمام ملل عالم شد، و ملت ایران که تربیت و تمدن، از لوازم مذهب و دیانت او می‌باشد، و کلمه عدل، یکی از اصول مذهب او هست، نمی‌داند حفظ حقوق حقه خود را بنماید؟

می‌شود تصور کرد، ایرانیان که همه آن‌ها مسلمان هستند، و اساس مذهب آن‌ها مبتنی بر عدالت است، درخت عدل در او بارور نشود؟ سؤال می‌کنم که آیا آزادی و حریت و قانون عدل و مساوات و مواسات؛ مگر نه همان اسلام است که هزار و کسری است ملت ایران پیروی از او می‌نمایند؟ چگونه می‌توان تصدیق این احتمال را نمود که مشروطه برای ایرانی، زود بود؟ پس خوب است صاحبان این عقیده بگویند: مسلمانی برای ایرانی زود بود. چگونه شد در بدو اسلام که گوش هیچ بشری این کلمات را نشنیده بود، به اندک مراقبت و صحت قول و عمل، حفظ این کلمه عدل و آزادی و مساوات را نمودند که اغلب ممالک، اسیر و ذلیل مسلمانان بودند، چه شد که امروزه نمی‌توانند، و لیاقت آن کلمه مشروطه را ندارند؟ دیگر آن که ملت ایران را چگونه می‌توان نسبت داد معنی مشروطه را نمی‌فهمند، در صورتی که اهالی ایران برای رسیدن به این مقصود، این همه جان‌بازی نمود... ملت ایران که در این قلیل مدت، این همه جان‌بازی کرد، و این همه فداکاری‌ها نمود، جز برای حفظ کلمه مشروطه و تکمیل انسانیت خود، چیز دیگری می‌توان تصور کرد؟ پس بهتر آن است که بگوییم: ملت ایران به خوبی می‌توانست حفظ کلمه آزادی را بنماید. مثل آن که در ابتدای مشروطه، به اندک موافقت اولیای امور با ملت، اقدامات خارج از قوه تصور کردند که شایسته تحسین تمام ملت عالم شد، و یک سلطان مقتدری را مثل

محمدعلی میرزای مخلوع را از تخت سلطنت، به خاک مذلت رسانیدند، و کارهای بسیار بزرگ نموده است... پس در این صورت، نمی‌توان گفت ملت ایران لیاقت مشروطه نداشت. اهالی ایران به خوبی، ظرفیت مشروطه را داشته؛ ولی کسان دیگر نخواستند ایرانی، آزاد باشند، و معنی آزادی را آن قسم که بود، به اهالی ایران، قسم دیگر جلوه دادند. و الا ملت ایران، به خوبی، معنی مشروطه را می‌داند، و در طلب او، عوض مال، جان داد.^{۲۱}

پایان سخن

اگر مشروطه برای ایران زود بود، اگر ایرانی به آن درجه از سواد و فرهنگ مخصوص نظام مردم سالار نرسیده بود، اگر دیگران نگذاشتند، هر چه بود جنگ جهانی اول، حدود یک دهه پس از برقراری مشروطیت، چون طوفانی سهمگین، همه دستاوردهای ناقص مشروطه را برباد داد، و استعمارگران و وابستگان آنان چنان آب را گل آلود کردند که از پس آن هرج و مرج، تنها یک نظام دیکتاتوری می‌توانست سر بر آورد، و رضاخان میرپنج، از سوی آنان، کاندیدای این تخت شد.

فهرست منابع و مآخذ

۱۹. رجایی، عبدالمهدی، تاریخ مشروطیت اصفهان، اصفهان: مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل، چاپ اول ۱۳۸۵ ش.
۲۰. روزنامه انجمن مقدس ملی.
۲۱. روزنامه جهاد اکبر.
۲۲. روزنامه ژانله‌رود.

